

رفع تعارض مواد ۵۶ و ۵۷ قانون اجرای احکام مدنی

سید روح‌الله موسوی پور*
سید احمد حسینی**

چکیده

در این جستار یکی از شرایط مال موضوع انتقال بررسی می‌شود و به این پرسش پاسخ می‌دهیم که اگر مالک مالی را که در بازداشت است به دیگری انتقال دهد، انتقال مذکور اثر حقوقی دارد یا خیر؟ آیا قرارداد موصوف تابع احکام عقد فضولی و غیرنافذ است و یا تابع عقود باطل؟ آیا بین انتقال قبل از قطعیت حکم و بعد از قطعیت حکم تفاوتی هست یا خیر؟ در خصوص انتقال مال بازداشتی توسط مالک مواد ۵۶ و ۵۷ قانون اجرای احکام مدنی در ظاهر متعارض می‌باشند، به طوری که ماده ۵۶ چنین انتقالی را باطل و ماده ۵۷ آن را غیرنافذ می‌داند. در این جستار، باینکه نظر اغلب حقوق‌دانان ناظر به یکی از این دو احتمال (عدم نفوذ یا بطلان قرارداد) است، نظر سومی به تفصیل بیان شده است که به اراده قانونگذار نزدیک‌تر می‌نماید.

واژگان کلیدی

اجرای حکم، حکم قطعی، مال بازداشتی، بطلان، عدم نفوذ.

* - دانشجوی دکتری فقه و حقوق خصوصی دانشگاه شهید مطهری تهران، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی سبزوار، رایانامه: h.mosavipur@yahoo.com

** - دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، وکیل پایه یک دادگستری. رایانامه: a.hosseini.vakil@gmail.com

مقدمه

یکی از شرایط مال موردانتقال آن است که مورد معامله (و یا موضوع تعهد) طلق و آزاد باشد؛ بدین معنا که مالک نسبت به مال جایزالتصرف باشد و منعی در تصرف او موجود نباشد. گاه عدم جواز تصرف ناظر به انتقال دهنده است (به دلیل فقدان اهلیت قانونی) و گاه ناظر به خود مال موضوع انتقال. گاهی نیز عدم جواز تصرف، ناظر به هیچ کدام از این دو نیست بلکه ناظر به منع قانون است؛ مانند وصیت شخص خودکشی کرده نسبت به اموالش (ماده ۸۳۶ ق.م.) در مقابل شرط مذکور انتقال برخی از اموال به دلیل تعارض با حقوق عمومی یا حقوق خصوصی با مشکل مواجه است؛ مانند:

(الف) انتقال مال موقوفه در غیر موارد جواز بیع وقف (مواد ۸۸ و ۳۴۹ ق.م.)

(ب) انتقال اموال عمومی و دولتی (ماده ۲۴ ق.م.)

(ج) انتقال مال مرهونه بدون رضایت مرتهن (ماده ۷۹۳ ق.م.)

(د) انتقال مال بازداشتی بدون رضایت ذی نفع بازداشت (مواد ۵۶ و ۵۷ ق.ا.ا.م.)

در تمام این موارد، عدم جواز انتقال ناظر به مال موضوع انتقال است. ظاهراً مورد سوم و چهارم حکم واحد دارند؛ زیرا مال موردانتقال طلق و آزاد نیست. تنها تفاوت آن دو در این است که در قرارداد رهنی، مالک با رضایت خود مال را در رهن قرار می دهد اما در بازداشت الزاماً مالک نسبت به توثیق مال خود رضایت ندارد، بلکه در اکثر موارد، مال بدون رضایت مالک بازداشت می شود. در هر صورت، پس از بازداشت مال توسط مراجع صالح قضایی و غیرقضایی مانند دادگاه (در راستای دستور موقت؛ تأمین خواسته؛ یا تأمین محکوم به)، یا اجرای اسناد رسمی اداره ثبت اسناد شاید بتوان گفت حق مرتهن نسبت به رهن قوی تر از حق شخصی است که مال به نفع او بازداشت شده است؛ زیرا در قرارداد رهن مسلماً حق مرتهن حق عینی است و رهن تابع دینی است که رهن یا شخص دیگر نسبت به طلبکار دارد. اما در خصوص مال بازداشت شده الزاماً حق طلبکار حق عینی نیست، بلکه حق او صرفاً «حق تقدم در بازپرداخت دین» است. به همین جهت، اگر مالی به تاریخ، مقدم در رهن شخصی باشد سپس به موجب تصمیم مرجع قضایی به نفع شخص دیگر بازداشت شود، اگرچه تاریخ طلب شخص دوم مقدم بر تاریخ طلب مرتهن باشد، حق مرتهن نسبت به مال، مقدم بر حق دیگری است. در رهن اگر مالک، مالی را که در رهن دین خود یا دیگری است، به غیرمرتهن منتقل کند یا بفروشد، مشمول عنوان مجرمانه معامله معارض موضوع ماده ۱۱۷ قانون ثبت می گردد. اما آیا انتقال مذکور باطل و بلاثر است و یا صحیح اما غیرنافذ؟ حقوق دانان در این خصوص اختلاف نظر دارند. منشأ اختلاف در تفسیر ماده ۷۹۳ قانون مدنی است که تصرفات منافی حق مرتهن را باطل تلقی نموده است. این اختلاف در آرای هیئت عمومی دیوان عالی کشور نیز سرایت نموده، به طوری که در رأی وحدت رویه شماره ۶۲۰ مورخ ۷۶/۸/۲۰ انتقال سرقفلی را منافی حقوق مرتهن دانسته و مقرر داشته است: «مطابق

مواد قانون مدنی گرچه رهن موجب خروج عین مرهونه از مالکیت رهن نمی‌شود، اما برای مرتهن نسبت به مال مرهونه حق عینی و حق تقدم ایجاد می‌نماید که می‌تواند از محل فروش مال مرهونه طلب خود را استیفا کند و معاملات مالک نسبت به مال مرهونه در صورتی که منافی حق مرتهن باشد، نافذ نخواهد بود، اعم از اینکه معامله رهن بالفعل منافی حق مرتهن باشد یا بالقوه. بنابر مراتب مذکور در جایی که بعد از تحقق رهن، مرتهن مال مرهونه را به تصرف رهن داده و اقدام رهن در زمینه فروش و انتقال سرقفلی مغازه مرهونه به شخص ثالث بدون اذن مرتهن از جمله تصرفاتی است که با حق مرتهن منافات داشته و نافذ نیست...» اما هیئت عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور در رأی اصراری شماره ۲۱ مورخ ۷۶/۱۲/۱۲ الزام رهن به فک رهن هم‌زمان با الزام او به تنظیم سند رسمی را پذیرفته و مقرر داشته است: «نظر به اینکه به شرح دادخواست ابتدایی، خواهان علاوه بر الزام خواندگان به تنظیم سند رسمی انتقال، الزام آنان را هم به انجام شرایط و مفاد مبایعه‌نامه و تخلیه و تحویل مبیع مورد حقوق دعوا قرار داده است و با توجه به اینکه به شرح بند ۵ شرایط ضمن معامله، فروشنده پرداخت کلیه دیون قبلی مورد معامله به اشخاص حقیقی و حقوقی و همچنین تهیه مدارک لازم را به منظور تنظیم سند رسمی انتقال تعهد نموده است، و نظر به اینکه از جمله دیون مربوط به مورد معامله دینی است که با رهن گذاردن ملک از بانک ملی اصفهان به‌عنوان وام اخذ گردیده؛ بنا به این مراتب، با لحاظ کیفیت طرح دعوا و تعهدات خوانده دادنامه شعبه ۶ دادگاه عمومی شهرستان اصفهان که در عین حال، متضمن الزام خوانده به فک رهن و همچنین الزام وی به تنظیم سند رسمی انتقال می‌باشد، با رعایت حقوق مرتهن و مقررات ماده ۷۹۳ قانون مدنی منافات ندارد و با اقتضای مدارک پرونده و موازین قانونی تطبیق می‌کند و به اکثریت آرا تأیید و الزام می‌شود.»

اما در خصوص مال بازداشتی، اگر مالک آن را در مدت بازداشت به دیگری انتقال دهد، آیا چنین انتقالی در حکم انتقال مال رهنی است یا حکمی متفاوت از آن دارد؟ در این خصوص قانونگذار در مواد ۵۶ و ۵۷ قانون اجرای احکام مدنی دو حکم متعارض را بیان کرده است. برابر ماده ۵۶: «هرگونه نقل و انتقال اعم از قطعی و شرطی و رهنی نسبت به مال توقیف شده باطل و بلااثر است»؛ اما برابر ماده ۵۷: «هرگونه قرارداد یا تعهدی که نسبت به مال توقیف شده بعد از توقیف به ضرر محکوم له منعقد شود نافذ نخواهد بود مگر اینکه محکوم له کتباً رضایت دهد». اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه مشورتی شماره ۷/۵۹۶۹-۱۳۷۷/۱۰/۱۳ بیان داشته است: «اگر ملکی قبلاً از طریق اجرای ثبت بازداشت شده باشد و سپس مورد معامله قرار گیرد با عنایت به مقررات ماده ۵۶ قانون اجرای احکام مدنی، صدور حکم بر الزام فروشنده به تنظیم سند انتقال رسمی ملک به نام خریدار، مغایر با مقررات قانونی است. همین حکم در مورد املاکی هم که از طریق دادگستری و به دستور مقامات قضائی توقیف یا وثیقه قرار داده شده باشد، جاری است». البته در این نظریه در خصوص صحت یا بطلان معامله واقع شده اظهار نظر نشده است. با توجه به مراتب، در خصوص صحت یا بطلان انتقال مال بازداشتی در

زمان بازداشت توسط مالک، دو نظریه بیان شده است:

نظر اول: هرگونه نقل و انتقال قطعی، شرطی و رهنی نسبت به مال بازداشتی باطل است (بطلان نسبی، غیرقابل استناد). به دیگر بیان، قرارداد مذکور فقط در روابط حقوقی مالک و منتقل‌الیه اثر دارد و در مقابل کسی که مال به نفع او توقیف شده است، بی‌اثر است و او می‌تواند قرارداد را ابطال یا تنفیذ نماید. واژه «بلاثر» پس از کلمه «باطل» در ماده ۵۶ می‌تواند به همین معنا تعبیر شود. حال اگر ذی‌نفع بازداشت‌معامله مذکور را تنفیذ کرد، قرارداد اثر خود را دارد و الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی توسط منتقل‌الیه حسب مورد صحیح است. دکتر کاتوزیان پس از بیان شرایط مال موردانتقال می‌نویسد: «ممکن است وثیقه ملک در نتیجه حکم دادگاه باشد (رهن قضایی) چنانچه در تأمین خواسته یا محکوم‌به، اموال توقیف‌شده متعلق به حق طلبکار قرار می‌گیرد و اختیار مالک در انتقال آن، از بین می‌رود، ماده ۲۶۴ قانون آیین دادرسی مدنی (سابق) در این باره مقرر می‌دارد: «هرگونه نقل و انتقال نسبت به عین اعم از منقول و غیرمنقول و منافع (در صورتی که منافع توقیف شده باشد) ممنوع است و ترتیب اثر بر انتقال مزبور، مادام که توقیف باقی است، داده نخواهد شد، مگر در صورت اجازه کسی که آن مال یا منافع برای حفظ حق او توقیف شده باشد» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۶۷-۱۶۸) اما وی در جای دیگر چنین می‌نویسد: «ممنوعیت نقل و انتقال نسبت به مال توقیف‌شده را می‌توان هم نوعی محدودیت ناشی از حکم قانون و هم نوعی محدودیت ناشی از نظم عمومی دانست. همان‌گونه که در سایر موارد نیز چه بسا در اعمال حقوق مالکانه شخص نسبت به مایملک خود محدودیت‌هایی ایجاد می‌شود که از آن جمله محدودیت نقل و انتقال املاک واقع در طرح‌های عمرانی و شهری است. به هر حال، در صورتی که نسبت به مال توقیف‌شده نقل و انتقالی صورت گیرد اثری در تملک ایجاد نخواهد شد و در صورتی که مال توقیف‌شده موضوع عقدی واقع و حتی به قبض خریدار داده شود خریدار وظیفه خواهد داشت آن را به حالت قبل از معامله برگرداند، و چنانچه مال توقیف‌شده در ید او تلف یا ناقص شود او ضامن عین و منافع آن خواهد بود. می‌توان گفت مبنای مسئولیت خریدار در این فرض آن است که چون در واقع، انتقال صورت نگرفته لذا اذن فروشنده، در تصرف مال توسط خریدار، نیز از بین رفته است» (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۶۸) البته می‌توان حکم مقرر در ماده ۵۶ را نوعی تفلیس دانست. تفلیس عبارت از ممنوع ساختن مدیون از تصرف در اموال و دارایی خویش است. شبیه حکم توقّف که در حقوق کنونی برای تاجر ورشکسته صادر می‌شود. هرچند در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹، ماده ۲۶۴ حذف شده و چنین به نظر می‌رسد که قانونگذار با حذف این ماده بر آن بوده است تا حکم مواد ۵۶ و ۵۷ قانون اجرای احکام مدنی (مصوب ۱۳۵۶) بر موضوع انتقال اموال بازداشتی حاکم باشد.

دکتر حیاتی در شرح مواد ۵۶ و ۵۷ می‌نویسد: «قاعده عمومی این است که معامله نسبت به اموال

دیگری یا نسبت به حقوق دیگری بدون اذن آن‌ها فضولی و غیرنافذ است. بنابراین، حکم ماده ۵۶ برخلاف قاعده عمومی است مگر اینکه گفته شود باتوجه به اینکه محکوم‌له برای تحصیل حق خود نسبت به آن مال که اقامه دعوی نموده مسلم است که چنین معامله‌ای را تنفیذ نخواهد کرد، لذا رد این معامله فضولی مفروض است و یا اینکه بگوییم بطلان در اینجا در معنای عام آن (اعم از بطلان به معنای خاص و عدم‌نفوذ) به کار رفته است. لذا می‌بایستی بطلان در ماده مذکور را در معنای عدم‌نفوذ تفسیر کرد. این دیدگاه از این لحاظ خصوصاً قابل توجیه است که انحراف از قاعده عامی که برای عقد فضولی مقرر است حداقل نیاز به پشتوانه اقتضای مصلحت و نظم عمومی دارد که در مانحن‌فیه به خاطر اینکه موضوع بحث صرفاً حقوق خصوصی محکوم‌له است، مصلحت و نظم عمومی جایگاهی ندارد. علی‌رغم آنکه به ظاهر مواد ۵۶ و ۵۷ از نظر حکم و موضوع شباهت‌هایی با هم دارند از جمله اینکه در هر دو ماده قانونگذار ضمانت اجرای عقودی که بعد از توقیف مال راجع به آن منعقد می‌گردد، را تعیین کرده است، اما این دو ماده تفاوت‌های اساسی با هم دارند از جمله:

الف- ماده ۵۶ ضمانت اجرای عقود ناقله راجع به مال توقیف‌شده را مورد حکم قرار داده است درحالی‌که ماده ۵۷ مطلق عقود را (اعم از ناقله و غیرناقله) در همین ارتباط مورد حکم قرار داده است. ب- در ماده ۵۷ شرط تحقق ضمانت اجرا را مضرّ بودن قرارداد برای محکوم‌له قرار داده است، درحالی‌که در ماده ۵۶ به چنین شرطی اشاره نشده است؛ زیرا علی‌الاصول قراردادهای ناقله برای محکوم‌له زیان‌بار است.

ج- در ماده ۵۶، ضمانت اجرای عقد موردنظر بطلان است ولی در ماده ۵۷ عدم‌نفوذ. درباره این تفاوت می‌توان گفت اگر به‌راستی، قانونگذار در تعیین ضمانت اجرا در مقام بیان بوده و با علم به وجود تفاوت میان مفهوم بطلان و عدم‌نفوذ، انشای حکم نموده است. حکم ماده ۵۶ موجه‌تر به نظر می‌رسد اما اگر غیر از این باشد برای همسو کردن احکام این دو ماده باید بطلان در ماده ۵۶ را در معنای عام آن (اعم از بطلان در معنای خاص و عدم‌نفوذ) تفسیر کرد.

د- اگر نظر اخیر که در قسمت پایانی فقرة «ج» بیان شد، پذیرفته شود، آن‌گاه تفاوت دیگر دو ماده در این است که در ماده ۵۶ برای تنفیذ عقد توسط ذی‌نفع (محکوم‌له) تشریفات خاصی مقرر نیست، درحالی‌که در ماده ۵۷ کتبی بودن اعلام رضایت (اعم از رسمی و غیررسمی) شرط نفوذ عقد است. اما مشروط نمودن نفوذ رضایت به کتبی بودن آن موجه به نظر نمی‌رسد؛ زیرا سند یکی از ادله اثبات دعوا است و اگر اعلام رضایت با ادله دیگری نظیر گواهی و اقرار به اثبات برسد معلوم نیست به چه دلیلی نباید پذیرفته شود. اعلام رضایت کتبی محکوم‌له لازم نیست به مرجع خاصی تقدیم شود بلکه در صورت حدوث اختلاف هر یک از متعاقدين که آن را در اختیار داشته باشد می‌تواند به آن استناد نماید (حیاتی، ۱۳۹۰: ۱۵۹-۱۶۷).

دکتر مردانی «اصل بطلان نقل و انتقال مال مورد توقیف» را یکی از اصول راجع به اموال بازداشتی

دانسته و در شرح مواد ۵۶ و ۵۷ نوشته است: «منظور از نقل و انتقال هرگونه عمل حقوقی است که موجب انتقال مالکیت یا موجب ایجاد حق وثیقه گردد. حسب ماده ۳۶۵ ق.م. بیع فاسد اثری در تملک ندارد؛ یعنی در بیع فاسد و باطل نقل و انتقال صورت نمی‌گیرد و ماده ۳۴۸ ق.م. مقرر می‌دارد: «بیع چیزی که خرید و فروش آن قانوناً ممنوع است و یا چیزی که مالکیت یا منفعت عقلایی ندارد یا چیزی که با بیع قدرت بر تسلیم آن ندارد، باطل است مگر اینکه مشتری خود قادر بر تسلّم باشد.» لذا بطلان نقل و انتقال، ناشی از حکم قانون است و با نظم عمومی و حفظ حقوق مردم و مصلحت اجتماعی و جلب اعتماد عامّه مرتبط است و این بطلان برای حفظ حقوق محکوم‌له است که با رضایت او می‌توان بطلان را مرتفع نمود و می‌توان این عمل حقوقی را غیرقابل استناد و در برابر صاحب حق توقیف شده دانست. از طرفی، به منظور حفظ نظم عمومی، قانونگذار مداخله یا تصرف یا شکستن مهر و پلمپ که توسط مقامات رسمی و صالح صورت پذیرفته، جرم دانسته است و مرتکب یا متصرف را مستحق مجازات می‌داند. ماده ۵۷ حکمی را در راستای ماده ۵۶ بیان می‌دارد. از جمع این دو ماده می‌توان استنباط کرد که منظور قانونگذار از بطلان معامله، بطلان نسبی و عدم قابلیت استناد در مقابل ذی‌نفع حق است» (مردانی و همکار، ۱۳۹۰: ۴۲-۴۳)

در توجیه این نظر می‌توان گفت در صورت انتقال مال بازداشت شده از طرف مالک بدون رضایت ذی‌نفع بازداشت، معامله مذکور غیرنافذ است؛ زیرا مسلماً اگر بگوییم که معامله مال بازداشت شده باطل است (مطلقاً) حتی رضایت ذی‌نفع قبل از وقوع معامله تأثیری در صحّت قرارداد ندارد و باید معامله باطل باشد، درحالی‌که هیچ‌کسی چنین نگفته است. بنابراین، رضایت ذی‌نفع بازداشت همان‌طور که قبل از وقوع معامله مؤثر و موجب نفوذ حقوقی معامله مذکور می‌شود، رضایت او بعد از معامله می‌تواند معامله مذکور را نافذ سازد. بنابراین، کلمه باطل در ماده ۵۶ به معنای غیرنافذ است نه به معنای بطلان اصطلاحی، مگر اینکه بگوییم که قانونگذار فرض کرده است معامله بدون رضایت ذی‌نفع بازداشت انجام شده است که در این صورت، معامله مذکور مسلماً باطل می‌باشد و تردیدی نیست که چنین فرضی بعید است. باید توجه داشت که در برخی موارد مقنّن از برخی کلمات معنای دیگری استفاده نموده است؛ مثلاً در ماده ۲۰۰ قانون مدنی اشتباه در موضوع معامله را موجب عدم نفوذ معامله دانسته است، حال اینکه به قرینه ماده ۳۵۳ ق.م. که یکی از مصادیق اشتباه در خود موضوع معامله می‌باشد، معامله مذکور باطل تلقی شده است. بنابراین، باید گفت منظور از عدم نفوذ در ماده ۲۰۰، عدم نفوذ اصطلاحی به معنای اینکه شخص بتواند با تنفیذ خود به عقد اعتبار بخشد، نیست، بلکه عدم نفوذ به معنای بطلان است. لذا در صورتی که اشتباه در خود موضوع مورد معامله باشد قرارداد باطل است. همچنین مقنّن در ماده ۲۱۲ ق.م. بیان داشته است که معامله با اشخاصی که بالغ یا عاقل یا رشید نیستند به دلیل عدم اهلیت باطل است. بلافاصله در ماده ۲۱۳ بیان داشته که معامله محجورین نافذ نیست. اگر منظور از بطلان در ماده ۲۱۲ ق.م. بطلان اصطلاحی باشد مسلماً

با ماده ۲۱۳ در تعارض است؛ زیرا اشخاصی که در ماده ۲۱۲ نام برده شده‌اند برابر ماده ۱۲۰۷ ق.م. جزء محجورین (مجنون، صغیر و سفیه) می‌باشند. البته شاید منظور قانونگذار از ماده ۲۱۲ ق.م. معامله اشخاص دیگر با محجورین است، به طوری که پیشنهاددهنده معامله شخص غیرمحجور باشد ولی در ماده ۲۱۳ ق.م. معامله محجورین با اشخاص دیگر منظور است، به طوری که پیشنهاددهنده معامله خود محجور باشد. در هر صورت، تفصیل این مواد در مواد ۱۲۰۷ به بعد قانون مدنی بیان شده است و مسلماً برابر ماده ۱۲۱۴ ق.م. اعمال حقوقی سفیه با اشخاص دیگر مطلقاً در غیر تملکات بلاعوض غیرنافذ دانسته شده و این با نص ماده ۲۱۲ ق.م. در تعارض می‌باشد. بنابراین، باید گفت منظور از باطل در ماده ۲۱۲ ق.م. بطلان به معنای اعم از بطلان اصطلاحی و غیرنافذ است؛ زیرا برابر نص ماده ۲۱۲ ق.م. که از حرف «یا» استفاده کرده، باید معامله سفیه را باطل بدانیم در حالی که در ماده ۱۲۱۴ ق.م. همان معامله غیرنافذ می‌باشد نه باطل. همچنین است معاملات صغیر ممیز در غیر تملکات بلاعوض. بنابراین، به نظر می‌رسد در قانون مدنی عدم نفوذ اصطلاحی در خصوص سه معامله کاربرد دارد:

۱- معامله فضولی: در این معامله غیر مالک مال متعلق به مالک (برای خود یا برای مالک) را به شخص دیگر می‌فروشد. در این صورت، معامله مذکور صحیح و غیرنافذ است و متوقف بر تنفیذ مالک مال می‌باشد (ماده ۲۴۷ ق.م.).

۲- معاملات سفیه و صغیر ممیز: در صورتی که سفیه و صغیر ممیز در اموال و حقوق مالی خود تصرفات حقوقی نمایند به طوری که مشمول عنوان «تملک بلاعوض» نباشد، تمام تصرفات حقوقی آنها (معوض و غیرمعوض مانند عاریه) صحیح غیرنافذ و متوقف بر تنفیذ نماینده قانونی آنها می‌باشد (مواد ۱۲۱۲ و ۱۲۱۴ ق.م.).

۳- معامله اکراهی: این معامله در صورتی است که شخصی به انجام معامله اکراه شود به طوری که رضای او در زمان انعقاد عقد نباشد. چنین معامله‌ای نیز غیرنافذ است و مکروه می‌تواند پس از زوال اکراه آن را تنفیذ نماید (ماده ۲۰۳ ق.م.).

ایراد نظر اول: همان‌طور که در این نظر مشاهده می‌شود، اگرچه به مواد ۳۶۵ و ۳۴۸ ق.م. استناد شده است و بطلان قرارداد را ناشی از نظم عمومی دانسته‌اند، در نهایت چیز دیگری را نتیجه گرفته‌اند و آن بطلان نسبی و غیرقابل استناد بودن قرارداد است. این در حالی است که بطلان در مواد ۳۶۵ و ۳۴۸ ق.م. ناظر به بطلان مطلق است نه بطلان نسبی. بنابراین، قبل از صدور حکم انتقال مال توقیف شده منافاتی با حقوق محکوم له ندارد؛ زیرا فرض این است که قبل از قطعیت حکم، او هنوز محکوم له نشده است تا انتقال مال توقیف شده با حقوق او در تعارض باشد. از طرف دیگر، «بطلان نسبی و غیرقابل استناد» در حقوق ایران شناسایی نشده است؛ زیرا برابر قوانین مصوب، قرارداد یا

صحیح است یا باطل. اگر قراردادی باطل باشد بطلان آن مطلق است و نمی‌توان گفت که این قرارداد نسبت به طرفین معامله صحیح و معتبر است اما نسبت به شخص ثالث باطل. اما در قانون فرانسه بطلان نسبی وجود دارد و در حقوق ایران برخی حقوق دانان این بطلان را به معنای «غیرقابل استناد» دانسته‌اند؛ بدین بیان که قرارداد مذکور بین مالک و شخص ثالث نسبت به شخصی که مال به نفع او توقیف شده است، قابل استناد نیست و او می‌تواند حق عینی خود را همانند مرتهن از مال توقیف شده وصول نماید. نتیجه آن این است که اگر قبل از عملیات اجرایی راجع به فروش مال توقیف شده برای طلب طلبکار، مالک که مال را در زمان توقیف فروخته است، با پرداخت بدهی خود، مال را از بازداشت خارج نماید، قرارداد مذکور صحیح و معتبر باشد و شخص ثالث می‌تواند الزام او را به تنظیم سند رسمی بخواهد.

نظر دوم: هرگونه نقل و انتقال قطعی، شرطی و رهنی نسبت به مال مورد توقیف باطل است (بطلان مطلق)؛ بدین بیان که قرارداد مذکور در روابط حقوقی مالک مال و منتقل‌الیه و در مقابل کسی که مال به نفع او توقیف شده است، اثری ندارد و تنفیذ او نیز (قبل یا بعد از قرارداد) اثری در تنفیذ قرارداد ندارد.

دکتر مهاجری در شرح مواد ۵۶ و ۵۷ می‌نویسد: «مطابق این ماده هرگونه نقل و انتقال نسبت به مال توقیف شده ممنوع و در صورت عدم رعایت این ممنوعیت، اقدام شخص نسبت به نقل و انتقال باطل و بلااثر خواهد بود. منظور از نقل و انتقال، هرگونه عمل حقوقی است که نسبت به مال توقیف شده ممکن است صورت گیرد، اعم از اینکه آن عمل حقوقی صلح، رهن، معاوضه، هبه و یا عقود دیگر باشد... ممنوعیت مذکور در این ماده در واقع، ممنوعیتی است که به درخواست طلبکار توسط حاکم، آن هم به طریق غیرمستقیم صورت می‌گیرد؛ چراکه اقدام مستقیم حاکم توقیف مال مدیون است اما ممنوعیت تصرف و ممنوعیت نقل و انتقال اثری است که قانون بر این حکم حاکم مترتب نموده است. باتوجه به ماده ۵۶ ضمانت اجرای انعقاد عقود قطعی، شرطی و رهنی نسبت به مال توقیف شده، بطلان و بی‌اثر بودن آن‌هاست. در مورد مبنای بطلان این معاملات باید گفت اگر قانونگذار در توجیه بطلان معامله به این امر نظر داشته است که موضوع معامله متعلق حق دیگری می‌باشد لذا ضمانت اجرای معامله باید عدم نفوذ آن می‌بود؛ چراکه متعلق به دیگری بودن مورد معامله موجب فصولی بودن عقد و در نتیجه، غیرنافذ بودن آن است. در رد این استدلال نیز می‌توان گفت مبنای بطلان متعلق حق غیر بودن موضوع معامله نیست، بلکه ممنوعیت قانونی انعقاد این گونه معاملات است که موجبات بطلان آن‌ها را فراهم می‌کند و معامله ممنوعه در حقیقت، معامله غیرمشروع بوده و همان گونه که قمار و گروپندی باطل است، این گونه معاملات نیز به لحاظ عدم مشروعیت قانونی باطل خواهند بود. آنچه صحت این اعتقاد را ثابت می‌کند ماده ۳۴۸ ق.م.ا. است. این ماده چنین مقرر می‌دارد: «بیع

چیزی که خرید و فروش آن قانوناً ممنوع است، باطل است». بنابراین، باطل بودن معامله مربوط به مال توقیف شده را می‌توان ناشی از حکم قانونگذار، آن هم به لحاظ ارتباط موضوع با نظم عمومی تلقی نمود، هر چند این فکر نیز به ذهن می‌رسد که بطلان مذکور در ماده ۵۶ بطلان نسبی است و با رضایت محکوم‌له این بطلان برطرف می‌گردد...» (مهاجری، ۱۳۸۴: ۲۲۱).

وی در شرح ماده ۵۷ می‌فرماید: «...حکم این ماده با ماده ۵۶ دارای تفاوت اساسی است. ماده ۵۶ انعقاد هرگونه معامله قطعی، شرطی و رهنی نسبت به مال توقیف شده را باطل و بلاثر می‌داند. اما ماده ۵۷ هرگونه قرارداد یا تعهد نسبت به مال توقیف شده را غیرنافذ دانسته است. بنابراین، تشخیص محدوده هر یک از این دو ماده در نتیجه تصمیم مرجع قضایی و یا اثری که بر عمل حقوقی واقع شده مترتب می‌گردد، متفاوت است. در مورد جمع بین دو ماده ۵۶ و ۵۷ سه احتمال وجود دارد. احتمال نخست آن است که هرگونه قرارداد نسبت به مال توقیف شده غیرنافذ است، مگر اینکه قرارداد متضمن یکی از عقود قطعی، شرطی و یا رهنی باشد که در این صورت، معامله باطل و بلاثر خواهد بود. احتمال دوم آن است که ماده ۵۶ راجع به عقود با نام و ماده ۵۷ راجع به عقود بی‌نام است. احتمال سوم نیز آن است که ماده ۵۶ به عقود نظر دارد که موضوع اصلی آن‌ها مال توقیف شده می‌باشد. اما ماده ۵۷ ناظر به عقود و قراردادهایی است که موضوع اصلی آن‌ها مال توقیف شده نیست... به عنوان نتیجه باید گفت اگر نتیجه عقد یا قرارداد به ضرر محکوم‌علیه باشد چنانچه عمل حقوقی در قالب ماده ۵۶ قرار گیرد، آن معامله باطل و چنانچه در قالب ماده ۵۷ قرار گیرد، آن معامله غیرنافذ خواهد بود؛ به عنوان مثال، اگر ساختمان یک طبقه به نفع محکوم‌له توقیف و محکوم‌علیه آن را بفروشد این معامله باطل است؛ چراکه فروش، نوعی عمل حقوقی قطعی است که ماده ۵۶ بر آن حاکم است اما اگر نسبت به همین ساختمان بین محکوم‌علیه و پیمانکار قراردادی مبنی بر اضافه کردن یک طبقه دیگر منعقد شود، این قرارداد نه تنها باطل و غیرنافذ نخواهد بود بلکه قرارداد صحیح خواهد بود؛ زیرا شرط غیرنافذ بودن در ماده ۵۷ آن است که قرارداد به ضرر محکوم‌له باشد و در اینجا قرارداد ضرری برای محکوم‌له ایجاد نمی‌کند.

در صورتی که مال منقول برای استیفای محکوم‌به توقیف شده باشد، اجاره دادن آن مال نافذ نخواهد بود؛ زیرا اولاً عرف اجاره مال منقول توقیف شده را منافی با حقوق محکوم‌له می‌داند. ثانیاً مال منقول وضعیتی دارد که چه بسا استفاده از آن موجبات خسارت یا تلف مال مذکور را فراهم می‌کند؛ به عنوان مثال، اگر اتومبیل توقیف شده، به اجاره واگذار شود، ممکن است بر اثر تصادف از بین برود و یا دچار نقصان فاحش قیمت گردد و یا اینکه ممکن است در زمان استفاده سرقت شود. بنابراین، شکی نیست این اقدام مشمول ماده ۵۶ قانون اجرای احکام مدنی است و از اساس، باطل و بی‌اثر باشد و این اعتقاد نیز با حقوق محکوم‌له و تضمینات لازم برای دسترسی او به محکوم‌به سازگار است.

اما در صورتی که مال غیرمنقول به نفع محکومله توقیف شده باشد، به نظر می‌رسد اجاره آن اشکالی نخواهد داشت؛ زیرا مال غیرمنقول وضعیتی دارد که اجاره دادن آن ضرری به حال محکومله محسوب نمی‌شود. البته در این که عرف عین مال را شامل انتقال منافع آن نیز می‌داند شکی نیست، اما به نظر می‌رسد توقیف عین منقول شامل توقیف منافع آن نمی‌گردد. لذا اجاره دادن مال غیرمنقول توقیف شده منافاتی با حقوق محکومله نخواهد داشت. در ماده ۵۷، انعقاد هرگونه تعهد نسبت به مال توقیف شده نیز غیرنافذ شناخته شده است. شرط لازم برای عدم نفوذ، آن است که تعهد به ضرر محکومله باشد. بنابراین، اگر محکوم علیه در قالب قرارداد با ثالث تعهد نماید که با پرداخت طلب محکومله موجبات رفع بازداشت از مال توقیف شده را فراهم و پس از رفع بازداشت آن را به طرف قرارداد منتقل کند، این تعهد نافذ خواهد بود؛ زیرا به ضرر محکومله نمی‌باشد» (همان: ۲۲۱-۲۲۷).

نظر سوم: از آنجاکه نظر دوم ملاکی برای تفاوت بین ماده ۵۶ و ۵۷ نداده است، ناقص می‌باشد. این نظر فقط با بیان مثال برخی قراردادها و تعهدات نسبت به مال توقیف شده را باطل و برخی را صحیح دانسته است. بنابراین، اگرچه در برخی موارد با نظر قانونگذار مطابق می‌باشد، تمیز بین مواد ۵۶ و ۵۷ در آن مشاهده نمی‌شود. در نهایت، به نظر می‌رسد باید ملاک تمیز بین مواد ۵۶ و ۵۷ را در به کار بردن کلمه «محکومله» در ماده ۵۷ دانست و گفت: در صورتی که مالک مال توقیفی را در زمان توقیف و قبل از قطعیت حکم راجع به دعوا یا موضوع، به موجب قرارداد قطعی یا شرطی به دیگری منتقل یا در رهن دیگری قرار دهد، این قرارداد برابر ماده ۵۶ باطل است، و در صورتی که پس از قطعیت حکم راجع به اصل دعوا و محکوم شدن در پرونده، به چنین قراردادی را اقدام نماید، آن قرارداد یا تعهد برابر ماده ۵۷ غیرنافذ و متوقف بر تنفیذ کتبی محکومله می‌باشد.

در تأیید این نظر می‌توان گفت ماده ۵۷ همان‌طور که از متن آن آشکار است، ناظر به انتقال مال بازداشت شده‌ای است که در راستای وصول محکوم به در مرحله اجرای احکام از اموال محکوم علیه بازداشت شده است و یا در مرحله دادرسی از اموال خوانده بازداشت شده و در نهایت، حکم به نفع خواهان اصلی صادر شده و او محکومله واقع گردیده است. در هر صورت، هرگونه قرارداد یا تعهدی نسبت به این قسم مال بازداشت شده از طرف محکوم علیه بدون رضایت محکومله غیرنافذ و متوقف بر تنفیذ محکومله است، البته فقط نسبت به میزان محکوم به. در واقع، پس از قطعیت حکم و حاکم شدن ذی نفع بازداشت مال بازداشتی مانند مال رهنی است.

اما ماده ۵۶ اگرچه مطلق است، با عنایت به ماده ۵۷ همان قانون می‌توان ماده مذکور را ناظر به انتقال مال بازداشت شده در زمان دادرسی و قبل از قطعیت حکم دانست؛ زیرا قبل از قطعیت حکم راجع به محکومیت خوانده - که مال او بازداشت شده است - خواهان فقط یک حق احتمالی نسبت به مال توقیف شده دارد؛ بدین معنا که بر فرض حاکم شدن ذی نفع بازداشت و امتناع محکوم علیه از

پرداخت محکوم‌به در مرحله اجرای حکم، محکوم‌به از مال بازداشت‌شده وصول خواهد شد. بنابراین، می‌توان گفت کلمه بطلان در ماده ۵۶ به معنای اصطلاحی‌اش به کار رفته است؛ زیرا قبل از قطعیت حکم راجع به محکومیت خوانده، انتقال مال بازداشت‌شده توسط او به دیگری، نوعی دهن کجی به قانون تلقی می‌گردد. علاوه بر اینکه، با حق احتمالی خواهان نیز ممکن است در تعارض باشد. قانونگذار این نوع دهن کجی و معارضه با خود را برننافته و با محدود کردن تصرفات حقوقی خوانده، خواسته است تا تمام افراد نسبت به تصمیم مقنن احترام بگذارند. بنابراین، بطلان قرارداد مذکور (راجع به انتقال مال بازداشت‌شده از طرف مالک در دوران بازداشت) ناظر به عیب اراده در انتقال‌دهنده یا خود طلق نبودن مال موضوع انتقال نمی‌باشد بلکه ناظر به اراده قانونگذار و دخالت او در قراردادهای خصوصی اشخاص است.

اما در ماده ۵۷ چنین تعارضی با حقوق دولت و اراده مقنن دیده نمی‌شود و انتقال مال توقیف‌شده توسط محکوم‌علیه (مالک) به دیگری بدون رضایت محکوم‌له فقط با حق محکوم‌له تعارض پیدا می‌کند نه با اراده مقنن. بنابراین، در صورت رضایت محکوم‌له نسبت به معامله مذکور (قبل یا بعد از معامله) چنین انتقال و تعهدی (مانند رهن دادن مال بازداشت‌شده جهت دین خود یا دین دیگری) از طرف مالک صحیح و نافذ تلقی می‌شود و از این جهت، تعارضی بین دو ماده مذکور مشاهده نمی‌شود. با عنایت به مراتب فوق می‌توان چنین گفت که پس از قطعیت حکم راجع به اصل دعوی و حاکم شدن خواهان، در مرحله اجرای احکام، حق محکوم‌له نسبت به مال بازداشت‌شده همانند حق مرتهن، حق عینی شده و از این جهت، معامله مذکور فقط با حق عینی او در تعارض می‌باشد و در صورت رضایت او نسبت به معامله، چنین تعارضی رفع می‌گردد و معامله، صحیح و نافذ تلقی می‌شود. یعنی برابر نظر قانونگذار تمام نقل و انتقالات نسبت به اموال توقیف‌شده توسط مالک در زمان بازداشت، باطل و بلاثر می‌باشد (اصل مقرر در ماده ۵۶) مگر قرارداد یا تعهدی که توسط محکوم‌علیه پس از قطعیت حکم (قبل اجرا یا بعد اجرای حکم) به ضرر محکوم‌له واقع شده باشد که در این صورت، قرارداد یا تعهد مذکور صحیح اما غیرنافذ و متوقف بر تنفیذ کتبی محکوم‌له است که حق عینی در مال بازداشت‌شده دارد. بنابراین، انتقالات مالک نسبت به مال بازداشت‌شده قبل از قطعیت حکم راجع به اصل دعوا، باطل و بلاثر است اما انتقالات محکوم‌علیه پس از قطعیت حکم (در مرحله تجدیدنظر یا انقضای مهلت تجدیدنظر) صحیح اما غیرنافذ است.

نتیجه‌گیری

۱- منظور قانونگذار از عبارت «مال توقیف‌شده» در ماده ۵۶ قانون اجرای احکام مدنی، فقط شامل اموالی نیست که در زمان رسیدگی و قبل از قطعیت حکم توسط دادگاه، در جریان رسیدگی توقیف شده‌اند (مانند تأمین خواسته، دستور موقت) بلکه شامل توقیف اموال توسط مراجع غیرقضایی مانند

اداره ثبت نیز می‌شود؛ زیرا ماده ۵۷ شامل مرحله اجرای حکم است. بنابراین، ماده ۵۶ شامل اموال توقیفی قبل از مرحله اجرای حکم می‌شود، و در صورتی که مراجع غیرقضایی به موجب قانون خاص اقدام به توقیف مال از اشخاص نمایند، در واقع، توقیف مال توسط آن مراجع در این مورد خاص اقدام قضایی محسوب می‌شود و مشمول ماده ۵۶ می‌گردد، البته قبل از قطعیت احکام و آرای آن مراجع نسبت به موضوع دعوا. بنابراین، انتقال مال بازداشتی قبل از قطعیت حکم راجع به دعوا شبیه جرم عمومی است که رضایت کسی حتی متضرر تأثیری در آن ندارد و علاوه بر مسئولیت حقوقی، مستلزم حکم وضعی بطلان نیز می‌باشد. اما انتقال مال بازداشتی بعد از قطعیت حکم راجع به دعوا شبیه جرم خصوصی است که رضایت متضرر در آن مؤثر است و حکم وضعی آن عدم نفوذ خواهد بود.

۲- تعهد، مفهومی اعم از عقد دارد. منشأ تعهد ممکن است اعمال حقوقی، یا وقایع حقوقی باشد. عمل حقوقی عملی است که با اراده، انشاء می‌شود و انشاءکننده با اراده، قصد ترتیب آثار قانونی آن را می‌نماید و به عقد و ایقاع تقسیم می‌شود. با وجود این، به نظر می‌رسد در ماده ۵۷ «تعهد» مترادف «قرارداد» به کار رفته است. «انعقاد» در معنای غیرتخصصی آن یعنی «بستن» و بستن، عملی ارادی است و نیاز به اعلام اراده دارد. لذا انعقاد تعهد شامل وقایع حقوقی نمی‌شود، و از طرفی، ایقاع را هم دربر نمی‌گیرد؛ زیرا نوعی از ایقاع که به موجب آن بتوان تعهدی را نسبت به مال توقیف شده منعقد نمود وجود ندارد، مگر وصیت تملیکی بنابر قولی که آن را ایقاع می‌دانند. لازم به ذکر است بنابر قول مشهور، تعهد ابتدایی که به موجب آن شخصی به صورت یک‌جانبه بر عهده خود و به نفع دیگری عهده‌ای را ایجاد نماید، باطل است.

۳- اگرچه قانون مدنی در برخی موارد (مثلاً ماده ۲۱۲ ق.م.) از واژه «باطل» معنایی اعم از بطلان اصطلاحی و عدم نفوذ را اراده کرده است، منظور از بطلان در ماده ۵۶ قانون اجرای احکام مدنی خصوص معنای بطلان اصطلاحی، به معنای عدم تأثیر قرارداد حتی نسبت به طرفین معامله است، و حتی در صورت تنفیذ معامله توسط ذی‌نفع بازداشت؛ زیرا همان‌طور که گفتیم قبل از قطعیت حکم راجع به محکومیت خوانده، حق خواهان نسبت به مال بازداشتی فقط حقی احتمالی است (به این معنا که به فرض محکومیت قطعی خوانده، او می‌تواند در صورت امتناع محکوم علیه از اجرای حکم، محکوم به را از محل فروش آن مال وصول نماید) نه حق عینی که تنفیذ او بتواند در معامله مال بازداشت شده تأثیری داشته باشد. ثانیاً در این مورد به دلیل مخالفت خوانده با اراده مقنن و دهن کجی او در برابر خواست مقنن، قانونگذار در اراده او تصرف کرده و اراده او را مؤثر در تشکیل قرارداد ندانسته، و چنین قراردادی را باطل تلقی نموده است (ماده ۳۴۸ ق.م.). زیرا اگر بگوییم که قرارداد مال بازداشتی صحیح اما غیرنافذ است، سؤال این است چه کسی می‌تواند این قرارداد را تنفیذ نماید؟ ذی‌نفع بازداشت که قبل از قطعیت حکم حق او نسبت به مال بازداشتی قطعی نیست، یا دادگاه

رسیدگی کننده به دعوی، که مسلماً به عنوان مرجع بی طرف نمی تواند در قراردادهای خصوصی که ممکن است به ضرر اشخاص ثالث باشد دخالت نماید. بنابراین، چاره‌ای نیست جز این که بگوییم قرارداد مذکور باطل است حتی نسبت به طرفین معامله.

۴- باتوجه به توضیحات بالا ذی نفع دعوی بطلان قرارداد در ماده ۵۶، هم می تواند ذی نفع مال بازداشتی، شخص خریدار و هم شخص فروشنده باشد. شاید هم مرجعی که به تقاضای او مال بازداشت شده است. منتها در صورتی که ذی نفع بازداشت، دادخواست ابطال قرارداد را مطرح نماید، موفقیت او در دعوی بطلان متوقف بر موفقیت او در دعوی اصلی است و در این مورد، دادگاه با صدور قرار اناطه تعیین تکلیف نسبت به این پرونده را موکول به پرونده اصلی خواهان بازداشت می نماید. شاید بتوان گفت به دلیل اینکه قرارداد مذکور قبل از قطعیت حکم راجع به اصل دعوی بوده است، موفقیت ذی نفع بازداشت یا عدم موفقیت او تأثیری در دعوی مذکور ندارد و دادگاه می بایست بدون صدور قرار اناطه، حکم به بطلان قرارداد مذکور صادر نماید. اما ذی نفع در ماده ۵۷ فقط محکوم له می باشد نه کس دیگر.

۵- در پایان، باید گفت بین مواد ۵۶ و ۵۷ قانون اجرای احکام مدنی ارتباط وجود دارد به نحوی که کاربرد ماده ۵۶ در زمان قبل از قطعیت حکم راجع به اصل دعوی است و کاربرد ماده ۵۷ پس از قطعیت حکم راجع به اصل دعوی. بنابراین، ماده ۵۷ بر ماده ۵۶ حکومت دارد و دایره شمول ماده ۵۶ را تضییق می کند و بطلان قرارداد را فقط در موردی می داند که قرارداد انتقال قطعی، شرطی و رهنی قبل از قطعیت حکم به نفع محکوم له باشد. اما به هر حال، در صورتی که مال بازداشتی مال غیر منقول دارای سابقه ثبتی باشد و مراتب توقیف مال به درخواست ذی نفع به اداره ثبت اعلام شده باشد و در دفتر املاک اعمال و اجرا شده باشد، نقل و انتقال رسمی آن به لحاظ قانونی ناممکن است. نقل و انتقال اموال منقول که بازداشت آن ها به مراجع رسمی اعلام و در اسناد مخصوص اعمال می شود (مانند خودرو) نیز مانند اموال غیر منقول است. برابر نظریه مشورتی شماره ۷/۸۴۷-۶۳/۲/۲۴ اداره حقوقی، ملکی که دارای پلاک است چنانچه در دفتر املاک به نام شخصی ثبت نشده ولی در جریان ثبت باشد، هرگاه مطابق ماده ۴۷ قانون مذکور ثبت سند انتقال اجباری باشد، انتقال مربوط که با سند عادی است قابل ترتیب اثر نبوده و ملک در قبال محکومیت منتقل الیه به هیچ وجه قابل توقیف نیست مگر اینکه مورد منطبق با مواد مندرج در مواد ۴۱ و ۴۳ قانون ثبت باشد. در این صورت، اگر ناقل مطابق ماده ۴۱ مذکور اقدام نموده، و یا بعد از تشریفات مندرج در ماده ۴۳ مزبور در فرجه قانونی معامله را تصدیق نموده باشد ملک مربوط در قبال محکومیت منتقل الیه قابل توقیف خواهد بود و چنانچه ملک اساساً سابقه ثبت در دفتر املاک به نام شخصی نداشته و در جریان ثبت نیز نباشد، در این صورت، برابر ماده ۱۰۱ قانون اجرای احکام مدنی باید اقدام گردد.



منابع

- ۱- حیاتی، علی‌عباس، (۱۳۹۰ش.): اجرای احکام مدنی در نظم حقوقی کنونی، نشر میزان، تهران.
- ۲- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۶ش.): دوره مقدماتی حقوق مدنی، ج اول، انتشارات گنج دانش، تهران.
- ۳- _____، (۱۳۸۵ش.): قواعد عمومی قراردادها، ج دوم، سهامی انتشار، تهران.
- ۴- مردانی، ناصر- قهرمان، محمد، (۱۳۹۰ش.): اجرای احکام مدنی و احکام و اسناد لازم‌الاجراء خارجی در ایران، نشر میزان، تهران.
- ۵- مهاجری، علی، (۱۳۸۴ش.): شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، ج اول، انتشارات فکرسازان، تهران.